

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Politacal

سیاسی

حمید محوی

۱۶ جنوری ۲۰۱۵

منع توهین به مقدسات و یا ممنوعیت نقد دین؟!

عملیات تروریستی ۷ جنوری ۲۰۱۵ علیه شارلی هبدو که متعاقباً در تحلیل برخی منتقدان فرانسوی مثل تی یری میسان به ۱۱ سپتمبر فرانسه تعبیر شد، مشخصاً با صدها مورد مشابه در گذشته در پیوند تنگاتنگ قرار می گیرد. سناریو یکی است، توهین به مقدسات از سوی یک عده و واکنش دستگاه دین اسلام از سوی دیگر با یک مجازات تغییر و تقلیل ناپذیر برای فرد خاطی یعنی حکم مرگ (به این معنا که تا کنون ده سال و بیست سال زندانی و یا حبس ابد برای خاطیان اعلام نکرده اند).

روشن است که اعلام مرگ برای فردی که به مقدسات توهین کرده با ارزش و جایگاه فرد شهید در دین قابل مقایسه به نظر می رسد، زیرا در هر دو مورد، هدف تداوم و یا بهتر بگوئیم تضمین تداوم اعتقادات دینی است.

البته می توانیم در مورد توهین به مقدسات از مؤمنین پشتیبانی کنیم و بین آزادی بیان و توهین به مقدسات خط فاصلی ایجاد کنیم و حتی آن را مردود بدانیم. ولی مشکلی که با دستگاه دین و خاصه دستگاه دین اسلام و مسلمانان (به همین گونه ادیان دیگر) وجود دارد این است که با اتکاء به مردود شناختن توهین به مقدسات، موضوع نقد مذهب را تعطیل می کنند. به این معنا که هر گونه نقدی برای زیر علامت سؤال بردن دین و اعتقادات دینی و قوانین دینی از دیدگاه دستگاه دینی (که همیشه با آژانس های کوماندوئی کار کرده و می کند) به توهین تلقی و تعبیر شده و آن را نیز ممنوع اعلام می کنند. به شکلی که قربانیان مجله فکاهی شارلی هبدو و قربانیان روزهای بعدی تنها گوشه ای از نمایش قدرت و چک های تضمینی دستگاه دین به نظر می رسد. گرچه عاملان ۱۱ سپتمبر فرانسوی با وجود این که القاعده یمن آن را به عهده گرفته، ابهاماتی دارد که بهتر است با احتیاط بیشتری اخبار را مطالعه کنیم. جا گذاشتن کارت شناسایی در اتومبیل توسط تروریست های حرفه ئی و کارکنان که پولیس فرانسه کشف کرده از جمله مواردی است که داستان رسمی را باید برای ما قویاً زیر علامت سؤال ببرد.

روز ۱۴ جنوری ۲۰۱۵ ناصر بن علی ال الناسی یکی از رهبران القاعده در شبه جزیره عربی در بیانیه اش می گوید «خواست الله بود» (۱) که دو حمله مقدس تروریستی با یک دیگر هم زمان به وقوع پیوسته است. این اصطلاح «خواست خدا» در خیلی از موارد به کار برده می شود و خیلی رایج تر از آن است که تصور می کنیم. در یکی از سخنرانی های دکتر حسن عباسی ستراتیژیست اصول گرای شیعه ایرانی حتی موضوع بی آبی در ایران را به ارتکاب به گناه نسبت داده بود، حالا چه کسی یا کسانی مرتکب گناه شده اند؟ و حالا چرا همه مردم باید تاوان گناهکاران را

بپردازند...؟ در هر صورت داستان چنین است که خدا معصیت کاران را در این جهان و آن جهان مجازات می کند. احتمالاً در اطراف همین ساخت و ساز فکری است که باید ضرورت کشتار مقدس را جست و جو کنیم.

حال اگر به «خواست خدا» بازگردیم، بر این اساس بی آبی، بی خوابی، بیماری، بیکاری، بیکاری، بی پولی... همه و همه به همین اعتقاد بستگی می یابد و به همین گونه اگر پیش برویم به منشای مشترک اعتقادات تمام ادیان یکتا پرست می رسیم که همگی بر این باور هستند که حتی یک برگ هم از درخت بی آن که خواست خدا در آن دخالتی داشته باشد از شاخه جدا نمی شود و بر زمین نمی افتد (بی گمان چنین اعتقاداتی را می توانیم ستون پنجم ایدئولوژی نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی در دوران معاصر بدانیم). ولی آیا شارلی هبدو خواست خدا بوده یا نبوده؟ در اینجا باید واقعه ای بسیار جالب و هیجان انگیزی را ببینیم: یک عده از خواست خدا مطلع هستند.

برای گسترش موضوع در نقطه مفصلی منع توهین به مقدسات و ممنوعیت نقد دین (در اسلام) موضوع بسیار مهمی که باید توجه ما را به خود جلب کند، ممنوعیت خروج از دین است. همان گونه که در نوشته های پیشین نیز به این موضوع پرداخته ام یکی از مسائل اساسی «حد مجازات کافران و مرتدان در قرآن کریم و اعمال آن در قانون احکام جمهوری اسلامی» (۲) است که بی گمان در تمام کشورهایی که به عنوان کشورهای اسلامی مشخص شده اند رعایت می گردد. به این معنا که فرد مسلمان فطری یعنی فردی که از پدر و مادر مسلمان به دنیا آمده باشد مسلمان است و خروج از دین برای او ممکن نیست و باید حتماً مسلمان باقی بماند در غیر این صورت حکمش مرگ است حتی اگر توبه کند. این قانون برای فرد مسلمان ملی یعنی فردی که از دین دیگری به دین اسلام گرویده باشد کمی ملایم تر است، در صورتی که بخواهد از دین خارج شود سه روز به او مهلت می دهند که نظرش را عوض کند.

در نتیجه می بینیم که خروج از دین (که می توانیم آن را نقد فعال دین بدانیم) برای مسلمان فطری و ملی به هیچ عنوان ممکن نیست، و نتیجه ای به جز مرگ نخواهد داشت. این موضوع تا حدودی و به نحو خاصی با ترفند خود پیغمبر اسلام نیز پیوندی دارد، زیرا او به مکیان و اعراب توصیه می کرد که برای اتحاد اقوام عرب حتی اگر اعتقاد ندارید، تظاهر کنید که اعتقاد دارید، بعداً اعتقاد پیدا خواهید کرد. پطروشفسکی در کتاب «اسلام در ایران» این ترفند پیغمبر اسلام را هوشمندانه ارزیابی می کند زیرا واقعاً چنین اتفاقی افتاد و ظاهر سازی ها طی نسل های بعدی به اعتقاد عمیق تبدیل شد و جا افتاد. عبدالکریم سروش نیز در یکی از ویدئوها از همین موضوع صحبت می کند، و می گوید که روحانیان ایرانی خداناباوری را مجاز می دانند ولی افراد نباید به آن اعتراف کنند، اگر می خواهند در دلشان بی اعتقاد باقی بمانند، اشکالی ندارد، ولی نباید بدان اعتراف کنند (۴). یعنی همان ترفند «تظاهر و مسلمان نمایی».

حال باید پرسید که اگر چنین قانونی موجب انسجام امپراتوری اسلامی و تداوم جامعه اسلامی بوده و هست، چه پیامدهای دیگری برای افراد و جامعه و حتی برای خود دین اسلام داشته است.

آیا ترس و وحشت مقدسی که دستگاه دین اسلام در محدوده های مشخص شده ای اعمال می کند، گسترش یابنده و سد راه تفکر و آموزش و خلاقیت هائی نمی گردد که الزاماً باید در آزادی رشد کند و اساساً باید زمان و مکان تجربه آزادی باشد؟ آیا چنین ترس و وحشتی در اذهان مسلمانان منشأ این واقعیت نیست که در قرن گذشته حتی یک کشف یا اختراع از سوی کشورهای اسلامی به ثبت نرسیده است؟

تی یری میسان در نخستین نوشته تحلیلی اش «چه کسی سوء قصد شارلی هبدو را هدایت کرده است» (۳) به این نتیجه می رسد که: «نمی دانیم چه کسی این عملیات حرفه ئی را علیه شارلی هبدو هدایت کرده است، ولی نباید با دستپاچگی قضاوت کنیم، بلکه باید تمام فرضیات را در نظر بگیریم و بپذیریم که در این مرحله هدف این سوء قصد ایجاد اختلاف بین ما بوده و هدایت کنندگان اصلی آن به احتمال خیلی قوی واشنگتن بوده است.»

باید منتظر ادامه تحلیل های او باشیم که او چگونه این فرضیه را ثابت می کند. ولی من از راه دیگری تقریباً به همین نتیجه می رسم. ابتداء باید بپرسیم که واشنگتن چه می خواهد؟ روشن است. می خواهد خاورمیانه را بر اساس اهداف ستراتیژیک اقتصادی، انرژی و سیاسی و نظامی اش به نام «جنگ تمدنها» و با شیوه هائی که می شناسیم باز ترسیم کند، در حال حاضر نیز اهرم اصلی مداخلاتش اکیداً نظامی است. البته تکیه به نیروی نظامی مانع از این نیست که به عنوان مثال ایران را تحت فشار اقتصادی قرار ندهد. ایران نیز نه تنها مقاومت می کند بلکه طبقه حاکم از همین تحریم ها برای کسب قدرت اقتصادی به بهای فقر عمومی استفاده می کند و در برخی موارد نیز با ثروت های کلان بر اساس سنت های دیرینه (مانند دوران پایان پهلوی) از ایران به کشورهای غربی مهاجرت می کنند (بخوانید فرار می کنند).

موضوع اصلی اینجا نیست. موضوع این است که واشنگتن، مثل روس و انگلیس در گذشته، خواهان ایران قدرتمند و پیشرفته نیست. همین موضوع در رابطه با کشورهای عربی وجود دارد که در واقع ملت واحدی را تشکیل می دهند و تقسیم بندی های امروز چیزی جز حاصل سیاست های استعماری نیست.

پس اگر واشنگتن خواهان تضعیف چنین کشورهای می باشد تا به اهداف نامشروع خود برسد، دستگاه دین اسلام، ایدئولوژی اسلامی چه از نوع ناب و چه از نوع تحریف شده یا بازخوانی شده اش در ایران کاملاً به این خواست پاسخ می گوید. در بسیاری از موارد، یعنی حتی می توانیم بگوئیم که در سطح توده های جهاد طلب اسلامی از ماهیت اصلی مأموریتشان برای ناتواناگاه هستند و تصور می کنند که واقعاً برای گسترش اسلام دست به جنگ مقدس زده اند. در ایران خود ما نیز، هنوز از پیروزی های جنگ تحمیلی یا نیمه تحمیلی (نیمه تحمیلی به تحلیل نخستین رئیس جمهور ناکام ایران) حرف می زنند، در صورتی که هدف تضعیف دو کشور بود و بسیاری از کشورهای بحران های اقتصادی خودشان را با فروش اسلحه با همین جنگ حل کردند. به یک تعریف ده ها میلیارد دالر بیشتر از تمام درآمدهای نفتی دو کشور طی قرن بیستم در این جنگ بر باد رفت، معلوم نیست از کدام پیروزی حرف می زنند؟ با این همه قربانی! معلول جنگی! کیمیائی!

باید ببینیم که چگونه ایدئولوژی اسلامی به نیازهای سرمایه جهانی و طرح های امپریالیستی و جامعه طبقاتی «لیبک» گفته و می گوید. من خیلی به سخنرانی های دکتر حسن عباسی ستراتیژ اصول گرای ایرانی در یوتوب گوش کرده ام چرا که با او شوق ستراتیژی نظامی را تقسیم می کنم. گوش کردن به حرف های او برای من خیلی آموزنده بوده چرا که از دیدگاه انتخاب ستراتیژی من کاملاً طرفدار نظریه امریکائی ها و بیشتر طرفدار نظریه اسرائیلی ها هستم: به این معنا که می گویم اگر ایران نباشد کره زمین هم نباید وجود داشته باشد و در صورتی که حیات ایران به خطر بیفتد امکانات تخریب منظومه شمسی را به اجراء می گذارم و تمام کشورهای دنیا را نیز مجاز می دانم که این ستراتیژی دفاعی را انتخاب کنند. تا روزی که همه به این نتیجه برسند که انسان نیازی به اسلحه ندارد، انسان نیازی به کشتن انسان دیگری ندارد که نان سفره او را به سرقت ببرد. چنین روزی شاید برای بشریت فرا رسد (شاید) ولی مطمئناً سوسیالیسم علمی به این مهم پاسخ می گوید. سوسیالیسم، الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و ایجاد جامعه بی طبقه بی گمان تنها اتوپی عصر ما خواهد بود.

ستراتیژی حسن عباسی به عنوان نماینده ایدئولوژی اسلامی/سرمایه داری/طبقاتی کاملاً به نیازهای ستراتیژی ایالات متحده و امپریالیسم جهانی لیبک می گوید زیرا نه تنها به دلیل همان دستگاه مخوفی که نقد دین را ممنوع اعلام کرده (یعنی ممنوعیتی که حتماً گسترش یابنده بوده و نقد به مفهوم عمیق کلمه را نفی می کند، علم را نفی می کند و پیشرفت و در نتیجه استقلال کشور را نفی می کند) بلکه ملت هائی را به عنوان ملت مسلمان یا امت مسلمان و امت اسلامی به گروگان گرفته و با تخریب هوش و ذهن آنان مانع بالندگی فردی و جمعی آنان می شود. به این معنا که این امت اسلامی را به امتی مصرف کننده تبدیل می سازد و امکان تولید را از آنها می گیرد. علاوه بر این با تکیه به شهادت (در مقابل

ستراتژی صفر کشته که دائماً در پی اختراع امکانات مؤثر تر تا کشتار جمعی مؤثر تر است) و با تبلیغ بی سواد و تکیه به مدد غیبی به برتری جوئی نظامی امپریالیست ها پاسخ مثبت می گوید. من از عملیات تروریستی در فرانسه به ایران میانبر زدم، و از طریق تحلیل ایدئولوژی اسلامی به این نتیجه رسیدم که تروریسم اسلامی و واشنگتن در پیوند تنگاتنگ با یک دیگر عمل می کنند.

(۱) <http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/post/784>

(۲) [حد مجازات کافران و مرتدان در قران کریم و اعمال آن در قانون احکام جمهوری اسلامی](http://www.porsemanequran.com/node/23377)

(۳) [۱۱ سپتامبر فرانسوی : چه کسی سوء قصد شارلی هبدو را هدایت کرده است ؟](#)

یادداشت امروز

۱۴ جنوری ۲۰۱۵